

ادبیات محلی

بقلم آقای لطفعلی صورتگر

شعرا و نویسندگان جهان هیچ يك از مناظر دلربای عالم صنع و دلفریبی های طبیعت را دلپذیرتر از مناظر روستائی نیافته‌اند و برآستی که در جشن ساده خرمن کوبی دهقانی، در سرود یا ترانه که یشت گاو آهن خوانده میشود، در چویانی که با آهنگ نی لبك گله را بکوهسار هدایت میکند، در دختری بی پیرایه و بریشان موی که سبوی آبرو از رودخانه پر کرده بکلبه میبرد، و در آن پیرمرد کهن سال که هنگام غروب جوانان را گرد خود خوانده و برای آنها از گذشته و مآثر قهرمانی داستان سرائی مینماید یک نوع فریبندگی آمیخته با کبر بانی و عظمت هست که بی اختیار مردمی را که با ادبیات سروکار دارند مجذوب نموده و آنها را بطرب میاورد.

در آثار ادبی تمام گویندگان کیتی این جذبه و علاقه را میتوان مشاهده نمود تنها با این تفاوت که گویندگان فرنگی و مخصوصا شعرای قرون اخیر در این باب بیشتر اشتیاقی نشان داده و از همکاران آسیائی خویش در این پرستش سادگی و جمال طبیعی بی اختیار ترند و دلیل آن اینست که مغرب زمین از چند قرن باین طرف آنچنان در ظواهر تمدن جدید غرق شده است که رهائی از آن یعنی فرار از گرد و غبار شهر و دود ماشین‌ها و توسل با لطف و پاکیزگی روستائی را نعمتی عظیم می‌شمارد و آسیائی هنوز دامن گل و صحن دلکش بوستان و مرغزار مصفا تترك نگفته و در میان اینهمه جمال دست نخورده و بکر زندگی میکند و از این روی کمتر در آثار ادبی او آن مبالغه و عشقی که ملازم انجذاب نسبت با تار طبیعی است دیده میشود. بمبارة ساده تر شعرای آسیائی بیشتر پای بست جمال و لطف بشریتند و پیرایه‌های زیبایی طبیعی را تنها از آن نظر دوست دارند که حجله خوبرویان باشد و دلبنده‌شان را به بهترین تجلی برساند. و این معنی در تمام تفزلات و تشبیحات و ترانه‌های شعرای قصیده سرای ایران و عربستان ظاهر است زیرا هیچ بهاری در نظر این گویندگان تمام نیست و بکمال زیبایی نرسیده است مگر آنکه تازه روئی در آن بهار شکر خنده زند و چهروی ازلاله و شقایق گرو بستاند.

از طرف دیگر شعرای آسیا که با فلسفه و تصوف و ماوراء الطبیعة سروکار داشته و در بحث اسرار عالم وجود و ابدیت استاد و گشاده بیانند کمتر در تجلیات ساده طبیعت روح و معنویت می یابند و آنرا دارای احساس می‌شناسند زیرا فلسفه و مباحث حکمت آنها را باین حقیقت خشك و سرد ملهم نموده است که روح و وجدان و احساس را در جای دیگر بایستی سراغ کرد و در ابعاد بهاری بایستی تنها زیبایی و جمال صوری را تماشا نمود، و این نکته نشاید و تفزلات آنها را تا آنجا که مربوط بمنظر دلگشای طبیعی است بی روح و ساختگی جلوه میدهد و انسان احساس میکند که شهوت وی نسبت با لطف هوا و نکهت گل و فروغ سحر گاهی سیراب نشده است و بوی گل را چنانکه باید از اشعار این اساتید استشمام نمیتواند نمود.

جلال‌الدین محمد میفرماید :

جملة ذرات عالم در نهان
 با تو میگویند روزان و شبان
 ماسمیعیم و بصیریم و خوشیم
 باشما نا محرمان ما خامشیم

این ابیات گرانمایه توانائی آنرا دارد که دامنه فکر ما را تا ابدیت وسیم کند و از چهر آن حقیقت قطعی که ارمان متفکرین است برده برگردد ولی نمیتواند عاشقی جوان یا جمال پرست متاثری را که بامداد نوروز چشم بمشاهده دلربائی آفرینش گشوده است بطرب بیاورد و افکار پرهیجان او را باین دو بیت بقلب الفاظ آورده باشد .

شاید از همین نظر کلی است که ادبیات محلی یعنی اشعاری که بزبان ولایتی یا روستائی سروده شده و تنها مربوط باعتیادات و تعلقات مردم روستاست چندان مورد توجه گویندگان بزرگ ایران نشده و غیر از باظاهر عربان دیگری همت بسرائیدن آن نگماشته و از زبان دهقان برای مردم ساده و کشاورز چیزی بادیات ایران موهبت نشده است .

این مناعت و نداشتن دل بستگی شعرای بزرگ بزبان دهقانی و افکار و اعتیادات آنها خوشبختانه فرصتی بدست مردم عامی روستائی، که چون ایرانیند بالفطره شاعر و باذوق و زیبائی پسندنده، داده است تا با ترانه‌ها و ابیات خیلی ساده يك دریا تعلقات و انجذابات و سلیقه‌های ياك و بی‌غل و غش را که در زیر کلبه‌های محقر دهقانی خفته است بجهانی که شیفته این آثار است بدهند و کاری را که شعرای بزرگ از انجام آن شانه تهی کرده اند با قلم شکسته خویش عهده نمایند و در این میدان چنانکه ذیلا نمونه آن بدست داده میشود با بسیاری از گویندگان گرانمایه ارویائی در لطف و بیان و رقت احساسات هم‌دوشی نمایند. این مایه خوشبختی است که روستائیان ایران چراغ نداشته‌اند تا شب‌های تابستان از پرتو دلربای ماه یامشعل نور یاش آسمان بهره‌مند باشند ، صدای مطرد و بکنواخت شباهنگ برای آنها کار ساعت میکند، وقتی یاسی از شب گذشت و روستائی بخواب سالم و عمیق فرورفت ، سگ و خروس بر او نوبت زنی مینمایند، دختر روستا در جلوه جمال تنها از لطف و تناسب اندام مددخواسته ساق‌پارا عربان نگاه میدارد و برای دلربائی آن جوان روستائی چیزی جز کرشمه و چشمک و شکر خند بکار نمیبرد و اینهمه را يك روحانیت و جمالی نادرالمثل است که بی‌اختیار وقتی به‌قلب الفاظ در میاید با سخنانی که از شایبه تقیدات بدیعی و كوك و بندهای عام معانی و بیان بری است هر شنونده را مجذوب و فریفته خواهد کرد .

چنین بنظر میآید که مردم روستائی در همه جای جهان يك سنخ فکر دارند و تا اثراتشان مانند یکدیگر است و ابیات یا ترانه‌هایی که خلاصه تاریخ حیات آنهاست دارای يك روح و لطف واحد است و گرنه سر این چیست که ترانه آن دهقان انگلیسی با آن روستائی خراسانی در طرز بیان و سبك فکر اینقدر تطبیق میکند که انسان می‌پندارد يك داستان سرا و معنی در آن روزگار که آسیا اروپا را نمی‌شناخت برای هر دو نغمه سرائی کرده است ؟

این ابیات را ملاحظه کنید :

الا دختر بچون شش برارت
 مکش سرمه بچشمون خمارت
 مکش سرمه که بی سرمه جوونی
 که سوره میکشی جون می ستونی

انار میخوش ماز ندرونی
همان ماه میون آسمونی

الا دختر تو شاه دخترونی
زره در گردنت گوشوار در گوش

رابرت برنز «Robert Burns» شاعر بزرگ اسکاتلندی عین این فکر رقیق و ساده را که روستائی ادب نیاموخته ایرانی بقالب الفاظ در آورده است در بسیاری از نشاید خویش از زبان چویانان کوهستان بنظم در آورده است و میگوید :

«عروس من مثل گل سوری که سحر گاه ماه زوئن شگفته باشد سرخ و از آنهم سرختر است . عروس من مانند آن نغمه است که آن چویان کهنه کار درنی لبك خود مینوازد . دختر قشنگ و درشت استخوان من ، هر قدر تو ظریفی همانقدر هم من با تو عشق دارم و این عشق را تا آن روزی که در دریا آب است نگاه خواهم داشت . تا آب دریا خشک شود ، تا آفتاب سنگها را آب کند ، تا وقتی که از عمر نفسی باقی است عزیز من این عشق یابدار خواهد بود .»

روزی که این ادبیات گرانبهای روستائی جمع شود و از زا یون تا سواحل امریکا آثار فکری و تاریخ انجذابات و علاقه های کلبه نشینان گرد آید دنیا بوحثت عجیب و یگانگی افراد بشر آگاهی خواهد یافت و این آثار بی نظم و فاعده و بدون لطف بدیعی کاری را از پیش خواهد برد که نظام نامه و قوانین مجمع اتفاق ملل هیچوقت بانجام آن موفقیت نتواند یافت . یعنی بشر را از جنبه معنویت و تاثرات بیکدیگر نزدیک خواهد ساخت و این نزدیکی از آن انسها و تعلقات بدون پیرایه خواهد بود که چنانکه شاعر انگلیسی گفت تا آب در دریا باشد از میان نخواهد رفت .

خلعت اردی بهشت

زمین را خلعت اردی بهشتی
پلنگ آهو نگبورد جز بکشتی
هوا برسان مشک اندوده و شتی
مثال دوست بر صحرا نبشتی
مشی بر گونه جامه کشتی
بجائی نرمی و بجائی درشتی
که پنداری گل اندر گل سرشتی
بیگیتی از همه خوبی و زشتی
می چون رنگ و کیش زردهشتی
دقیقی

در افکند ای صنم ابر بهشتی
چنان گردد جهان هزمانکه دردشت
زمین برسان خون آلوده دیبا
بدان ماند که گوئی از می و مشک
بتی رخسار او هم رنگ یا قوت
جهان طاووس گونه گشت گوئی
ز گل بوی گلاب آید بدانسان
دقیقی چارخصلت بر گزیده است
لب یا قوت رنگ و ناله چنگ